

تفکر شجاعت برخاسته از دل نوامیدی است

مصاحبه با جورجو آگامبن

مترجم: نیما عیسی‌پور

فلسفه‌ی جورجو آگامبن به‌منظور طرح و بسط پرسش‌های انتقادی در باب فلسفه و سیاست سر از حوزه‌ها، سنت‌ها و مقولاتی مختلف در می‌آورد. اندیشه‌ی او با حرکت از مذهب، حقوق و زبان به سرمایه‌داری، کار، حاکمیت و ورشکستگی اقتصادی به وضعیت معاصر ما نوری جدید می‌تاباند. این آخرین مصاحبه‌ی او نیز از این قاعده مستثنی نیست. او اخیراً در رُم با ژولیت سِرِف به گفتگو نشسته است تا بسیاری از مواضع خود را به بحث گذاشته و آن‌ها را وضوح بخشد.

وقتی ناقوس‌های کلیسا در تراستویر، همان جایی که با هم قرار گذاشته‌ایم، به صدا در می‌آید، یک آن چهره‌ی جورجو آگامبن در نقش فیلیپ رسول در فیلم *انجیل به روایت متی* (1964) ساخته‌ی پیر پاتولو پازولینی در خاطرم نقش می‌بندد. در آن زمان، دانشجوی جوان حقوق، که در 1942 در رم متولد شده بود، با حلقه‌ی هنرمندان و روشنفکرانی می‌گشت که حول رمان‌نویس مشهور ایتالیایی [لزا مورانت] شکل گرفته بود. دورانی خوش؟ به هر تقدیر اگر نگوییم خوش، دست کم دوران دوستی‌هایی پرشور که بود. به تدریج آگامبن حقوق‌دان، در پی شرکت در سمینار هایدگر در تورن پراونس به فلسفه کشیده شد. سپس او خود را غرق تصحیح آثار والتر بنیامین کرد، متفکری که به همراه گی دبور و میشل فوکو همواره در تفکر وی نقشی پررنگ داشته است. بدین ترتیب بود که باب آشنایی آگامبن با مقولات زیر گشوده شد: تعبیری مسیحایی از تاریخ، نقد جامعه‌ی نمایش و مقاومت در برابر زیست‌قدرت، یعنی همان نظارتی که صاحبان قدرت بر حیات (بر بدن‌های شهروندان) اعمال می‌کنند. تفکر او در عین شاعرانگی سیاسی است، و برای یافتن گواهی باستان‌شناختی در زمین تاریخ نقب می‌زند تا از طریق گردباد زمان به خاستگاه‌های کلمات برسد. آگامبن با تألیف سلسله آثاری تحت‌عنوان لاتینی **هومو ساکر**، به سرزمین‌های حقوق، دین و ادبیات سفر می‌کند، اما از رفتن به ایالات متحده امتناع می‌ورزد تا به انقیاد نظارت‌های بیومتریک [2] در نیاید. او در مخالفت با هر گونه تقلیل‌دادن انسان به داده‌های بیولوژیکی، قسمی کاوش در عرصه‌ی امکان‌ها را پیش می‌نهد.

ژولیت سِرِف: برلوسکونی نیز مثل بعضی دیگر از رهبران اروپایی سقوط کرده است. همان‌طور که پیش‌تر در رابطه با

حاکمیت نوشته‌اید، این وضعیت بی‌سابقه چه افکاری را در شما احضار می‌کند؟

جورجو آگامبن: قدرت دولتی دارد مشروعیتش را از دست می‌دهد. گونه‌ای بدگمانی دوطرفه میان صاحبان قدرت و شهروندان شکل گرفته است. این عدم‌اعتماد فزاینده برخی رژیم‌ها را هم سرنگون ساخته است. دموکراسی‌ها اکنون بسیار نگرانند: ما دیگر چطور باید این مسأله را توضیح دهیم که سیاست امنیتی این دموکراسی‌ها دوچندان بدتر از فاشیسم ایتالیایی است؟ در نگاه قدرت، هر شهروند بالقوه یک تروریست

است. هرگز از یاد نبرید که آپاراتوس بیومتریک، که به زودی به اوراق هویت هر شهروند ضمیمه خواهد شد، نخست به منظور نظارت بر مجرمان سابقه‌دار ابداع شده بود.

آیا بحران موجود به این واقعیت پیوند خورده که امر اقتصادی روی دست امر سیاسی بلند شده است؟

با استفاده از واژگان پزشکی باستان، بحران نشانه‌ی بارزی است از لحظه‌ی ظهور بیماری. امروزه اما، بحران دیگر امری موقتی نیست؛ بلکه در واقع، همان رانه‌ی سرمایه‌داری است، موتور درونی آن. بحران مدام در جریان است، زیرا (هم‌چون دیگر مکانیسم‌های استثنایی) به صاحبان قدرت اجازه می‌دهد تا طرح‌ها و برنامه‌هایی را تحمیل کنند که در حالت عادی هرگز نمی‌توانستند از آن قسر در برونند. این بحران دقیقاً همان چیزی است که (گرچه شاید مضحک به نظر رسد) مردم در اتحاد جماهیر شوروی سابقاً «انقلاب مدام» می‌نامیدند.

الاهیات در تأملات امروزی شما نقش بسزایی ایفا می‌کند. چرا؟

پروژه‌های تحقیقاتی‌ای که اخیراً به انجام‌شان مشغولم به من نشان داده‌اند جوامع مدرن ما، که داعیه‌ی سکولار بودن دارند، بالعکس با مفاهیم الهیاتی سکولار شده اداره می‌شوند؛ این مفاهیم چه‌بسا با قدرت بیش‌تری عمل می‌کنند، چراکه ما از حضورشان آگاه نیستیم. هرگز از کم‌وکیف آن‌چه می‌گذرد ملتفت نخواهیم شد مگر این که دریابیم سرمایه‌داری، در واقعیت امر، یک مذهب است. و به قول والتر بنیامین، سرمایه‌داری بی-رحم‌ترین مذهب‌هاست زیرا مجالی برای جبران [گناهان] باقی نمی‌گذارد... کلمه‌ی «ایمان» (faith) را در نظر آورید، که معمولاً مختص به قلمرو مذهب است. اصطلاح یونانی‌ای که در اناجیل با این کلمه مطابقت دارد pistis است. روزی یک مورخ دینی که می‌کوشید معنای این کلمه را دریابد به قدم زدن در آتن پرداخت، که ناگهان تابلویی با این کلمات توجهش را به خود جلب کرد «Trapeza tes pisteos». رفت بالا و متوجه شد که این تابلو مربوط به یک بانک است: trapeze tes pisteos به معنای «کارت اعتباری» است. این خود به اندازه‌ی کافی گویای همه چیز است.

این داستان به ما چه می‌گوید؟

Pistis، ایمان، اعتباری‌ست که ما نزد خدا داریم و همچنین اعتباری‌ست که کلام خدا نزد ما دارد. در جوامع ما نیز قلمرو بزرگ‌تری وجود دارد که یک‌سر حول اعتبار می‌چرخد. این قلمرو پول است، و بانک معبد آن. همان‌طور که می‌دانید، پول چیزی جز یک اعتبار نیست: در نوشته‌های روی دلار و پوند (البته نه بر یورو: که بسی مایه‌ی تعجب ماست) هنوز می‌توانید این جمله را ببینید که بانک مرکزی به حامل این اسکناس معادل این اعتبار را پرداخت خواهد کرد. برخی عملکردها در رابطه با اعتبارات موجب آغاز این بحران شدند؛ اعتباراتی که پیش از نقد شدن بارها و بارها فروخته شده بودند. در مدیریت اعتبار، بانک (که اکنون دیگر جای کلیسا و کشیشانش را گرفته) از ایمان و اعتماد انسان سوءاستفاده می‌کند. امروزه اگر سیاست در وضعیت عقب‌نشینی به سر می‌برد، به این خاطر است که قدرت مالی، که خود را جایگزین مذهب کرده، همه‌ی ایمان

و امید را ر بوده است. به همین دلیل است که مشغول تحقیق درباره‌ی مذهب و حقوق هستیم: برای من دیرینه‌شناسی (archeology) بهترین شیوه‌ی دسترسی به اکنون است. اروپاییان بدون مواجهه با گذشته‌شان نمی‌توانند به اکنون‌شان دست یابند.

این روش دیرینه‌شناختی چیست؟

تلاشی‌ست برای یافتن آرچه (arche) که در یونانی به معنای «سرآغاز» و «فرمان الهی» است. در سنت ما، سرآغاز هم زاینده‌ی چیزی است و هم بر تاریخ آن حکم می‌راند. اما زمان این خاستگاه را نمی‌توان تعیین کرد یا از حیث زمانی آن را به یک وضعیت خاص نسبت داد: خاستگاه نیرویی‌ست که در اکنون نیز همچنان عمل می‌کند، درست همان‌طور که کودکی، بر اساس روان‌کاوی، فعالیت ذهنی یک بزرگسال را تعیین می‌کند، یا آن‌گونه که بیگ بنگ، طبق نظر اخترشناسان، موجب تولد جهان گشت و حتی امروزه نیز در حال گسترش است. مظهر این روش مثال استحاله‌ی حیوان به انسان (خلقت انسان) است، یعنی رخدادی که تصور می‌کنیم ضرورتاً باید رُخ داده باشد، اما یک‌بار و برای همیشه پایان نیافته است: انسان همواره در حال انسان‌شدن است، و بدین‌ترتیب غیرانسانی و حیوان می‌ماند. فلسفه یک رشته‌ی دانشگاهی نیست، بلکه راهی‌ست برای مواجهه‌ی شخص با این‌گونه رخدادی که هرگز سر بازایستادن ندارد؛ رخدادی که انسانیت و غیرانسانیت نوع بشر را تعیین می‌بخشد: به نظر من، این مسائل بسیار حیاتی‌اند.

آیا این نظر شما در خصوص انسان‌شدن، که در آثارتان نیز دیده می‌شود، کمی بدبینانه نیست؟

خوشحالم که این سؤال را مطرح کردید، چون اغلب به افرادی بر می‌خورم که به نظرشان من بدبین هستم. اولاً، در یک سطح شخصی، موضوع اصلاً این نیست. ثانیاً، مفاهیمی هم‌چون بدبینی و خوش‌بینی هیچ ربطی به تفکر ندارند. گی‌دیور همیشه به نامهای از مارکس اشاره می‌کرد که در آن گفته شده بود «شرایط نومیدوار جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم مرا آکنده از امید می‌سازند». هر تفکر رادیکال همیشه شدیدترین موضع یأس را اختیار می‌کند. سیمون وی (Simone Weil) می‌گفت «افرادی را که دل‌گرم امیدهایی توخالی‌اند دوست ندارم». تفکر، برای من، دقیقاً همین است: شجاعت برخاسته از نومیدی. و آیا این اوج خوش‌بینی نیست؟

طبق نظر خودتان، معاصر بودن یعنی ادراک تاریکی زمانه‌ای که در آن هستیم و نه نور آن. چگونه می‌بایست این ایده را فهم کرد؟

معاصر بودن آری‌گویی به تمنایی است که تاریکی زمانه در ما برمی‌انگیزد.^[3] در جهانی که رو به گسترش است، فضایی که ما را از دورترین کهکشان‌ها جدا می‌کند با چنان سرعتی رشد می‌کند که نور ستارگان‌شان هرگز به ما نمی‌رسد. ادراک این نور که، از دل این تاریکی، می‌کوشد تا به ما برسد اما نمی‌تواند همان معاصر بودن است. اکنون (the present) نزد ما دشوارترین چیز برای زندگی کردن است. زیرا که یک

خاستگاه، دوباره می‌گوییم، محدود به گذشته نیست: بر اساس تصویری که بنیامین از آن می‌دهد، خاستگاه یک گردباد است، مگای در لحظه‌ی حال. و ما به این ورطه کشیده می‌شویم. از همین‌روست که اکنون، به گونه‌ای تمام‌عیار، همان چیزی‌ست که زندگی نشده باقی می‌ماند.

برترین معاصر چه کسی است، شاعر؟ یا فیلسوف؟

من به دنبال این نیستم که شعر را در برابر فلسفه قرار دهم، بدین معنا که هر دو تجربه درون زبان رُخ می‌دهند. خانه‌ی حقیقت زبان است، و من به فلسوفی که زبان را به دیگران (شاعر یا فیلولوژیست) وامی‌گذارد تا از خانه‌ی خود مراقبت به عمل آورد بی‌اعتمادم. ما باید مراقب زبان باشیم، و به باور من یکی از اساسی‌ترین مشکلات رسانه‌ها این است که آنان هیچ توجهی به این مسأله ندارند. یک ژورنالیست نیز در قبال زبان مسؤول است، و توسط همین زبان است که قضاوت می‌شود.

واپسین اثر شما در باب آیین نیایش چه کلیدی برای فهم اکنون به ما می‌دهد؟

با تحلیل دقیق آیین نیایش شما بر تغییر سترگی انگشت می‌گذارید که در نحوه‌ی بازنمایی ما از هستی (existence) رخ داده است. در جهان باستان، هستی درست همان‌جا بود (حی و حاضر). در آیین نیایش مسیحی، انسان همانی‌ست که باید باشد و باید همانی باشد که هست. امروزه، ما دیگر هیچ گونه‌ی دیگری از بازنمایی واقعیت نداریم جز گونه‌ای بازنمایی عملیاتی و مؤثر. ما دیگر به هستی فکر نمی‌کنیم مگر این که حاصلی داشته باشد. آن‌چه حاصلی در پی ندارد (یعنی نه تأثیرگذار است نه تأثیرپذیر) واقعی نیست. کار دیگر فلسفه فکر کردن به سیاست و اخلاقی است که از بند مفاهیمی هم‌چون تکلیف و مؤثر بودن رها گشته.

مثل فکر کردن به غیرعملیاتی بودن (inoperativeness)؟

پافشاری بر کار و تولید زبان بار است. جریان چپ زمانی که مقولاتی این‌چنین را اختیار کرد راه را اشتباهی رفت؛ مقولاتی که محور سرمایه‌داری هستند. البته، آن‌طور که به فکر من می‌رسد، ما می‌بایست این قضیه را مشخص کنیم که غیرعملیاتی بودن نه تبلی است نه بطالت. ما باید، به معنای فعال کلمه، خود را از کار برهانیم (من این واژه‌ی فرانسوی desoeuvrer را بسیار دوست دارم). این فعالیتی است که جملگی تکالیف اجتماعی مربوط به اقتصاد، حقوق و مذهب را غیرفعال می‌سازد، پس آن‌ها را از بند رها می‌کند تا برای دیگر استفاده‌های احتمالی مهیا گردند. زیرا این دقیقاً همان چیزی است که برای انسان مناسب است: نوشتن قطعه‌ای شعر که از کارکرد ارتباطی زبان می‌گریزد؛ یا سخن گفتن یا بوسه‌ای که بدین قرار کارکرد دهانی را تغییر می‌دهد که پیش از هر چیز وظیفه‌اش خوردن است. ارسطو در کتاب **اخلاق نیکوماخوس** از خود می‌پرسد که آیا بشر تکلیفی دارد. کار نوازنده‌ی فلوت نواختن فلوت است، پینه‌دوز کفش می‌دوزد، لیکن کار انسان به معنای واقعی کلمه چیست؟ او سپس این فرض را ادامه می‌دهد که بر اساس آن شاید انسان بی‌هیچ تکلیفی زاده شده است؛ اما زود از آن صرف نظر می‌کند. با این وجود، این فرض ما را تا قلب این پرسش که انسان بودن به چه معناست می‌کشاند. انسان حیوانی‌ست که کاری ندارد؛ انسان موجودی‌ست که نه

هیچ‌گونه تکلیف بیولوژیکی‌ای به او داده شده، نه هیچ قسم کارکردی مشخصاً برای وی مقرر گشته است. تنها یک موجود قدرت‌مند قابلیت این را دارد که قدرت‌مند نباشد. انسان می‌تواند دست به هر کاری بزند، با این حال مجبور نیست هر کاری بکند.

شما حقوق خوانده‌اید، اما تمام فلسفه‌ی شما به دنبال این است تا، به یک اعتبار، خود را از بند حقوق برهاند.

بعد از پایان دوران دبیرستان تنها یک خواسته داشتم، این که بنویسم. اما این به چه معناست؟ چه چیزی را بنویسم؟ فکر می‌کنم، امکان را در زندگی‌ام تمنا می‌کردم. آن‌چه من در پی‌اش بودم «نوشتن» نبود، بلکه «توانایی» نوشتن بود. این یک ژست فلسفی ناخودآگاه است: جستجو برای امکان در زندگی، که تعریف خوبی برای فلسفه است. حقوق، آشکارا، درست برعکس است: مسأله‌ی آن ضرورت است، نه امکان. اما وقتی حقوق می‌خواندم، به این خاطر بود که نمی‌توانستم، البته، نتوانسته‌ام به امر ممکن دست یابم بدون این که آزمون امر ضروری را پشت‌سر بگذارم. در هر صورت، تحصیل حقوق برایم بسیار سودمند بود. قدرت مفاهیم سیاسی را به نفع مفاهیم قضایی حذف کرده است. سپهر قضایی هرگز از گسترش یافتن باز نمی‌ایستد: آن‌ها برای همه چیز قانون می‌تراشند، آن‌هم در عرصه‌هایی که زمانی قانون‌گذاری در آن‌ها غیرقابل‌تصور تلقی می‌شد. این انتشار قانون خطرناک است: در جوامع دموکراتیک ما، چیزی وجود ندارد که منظم و قاعده‌مند نشده باشد. حقوق‌دانان عربی چیزی به من آموختند که بسیار دوستش می‌دارم. آن‌ها قانون را هم‌چون گونه‌ای درخت می‌دانند که از یک سو آن‌چه ممنوع است را در بر دارد و، از دیگر سو، آن‌چه الزامی است را. برای آنان، حقوق‌دان جایی میان این دو نهایت نقش ایفا می‌کند: یعنی، پرداختن به هر آن چیزی که شخص می‌تواند بدون مجوز قضایی انجام دهد. این حیطة‌ی آزادی همواره در حال کوچک شدن است، در صورتی که می‌بایست آن را بسط داد.

در 1997، در اولین جلد از مجموعه کتاب‌های هومو ساکر، گفتید که اردوگاه قاعده‌ی فضای سیاسی ماست. از آتن تا آشویتس...

مرا بابت این ایده، که اردوگاه جایگزین شهری شده که نوموس (قاعده، قانون) مدرنیته است، بسیار مورد انتقاد قرار دادند. من به اردوگاه نه هم‌چون یک واقعیت تاریخی بلکه به مثابه‌ی گونه‌ای چارچوب پنهان جامعه می‌نگریستم. اردوگاه چیست؟ بخشی از قلمرویی که بیرون از نظم سیاسی-قضایی وجود دارد، تحقق وضعیت استثنایی. امروزه، وضعیت استثنایی و سیاست‌زدایی به همه چیز رخنه کرده‌اند. آیا فضای تحت نظارت دوربین‌های مداربسته در شهرهای کنونی عمومی است یا خصوصی، داخلی‌ست یا خارجی؟ فضاهاى جدیدی در حال تولد هستند: مدل اسرائیل در سرزمین اشغالی، که همه‌ی موانع لازم برای حذف فلسطینیان را در خود دارد، به دویی نقل مکان کرده تا جزیره‌های توریستی فوق‌العاده امن را به وجود آورد...

هومو ساکر در چه مرحله‌ای قرار دارد؟

زمانی که این مجموعه را شروع کردم، آن چه توجه مرا به خود جلب کرد نسبت میان حقوق و حیات بود. در فرهنگ ما، اینگاره‌ی حیات هرگز تعریف نمی‌شود، بلکه بی‌وقفه تقسیم می‌شود: حیاتی که خصلتی سیاسی دارد (bios)، حیات طبیعی‌ای که نزد همه‌ی حیوانات مشترک است (zoe)، حیات نباتی، حیات اجتماعی و غیره. شاید بتوانیم به شکل حیاتی دست یابیم که در مقابل چنین تقسیم‌بندی‌هایی مقاومت می‌ورزد؟ اخیراً مشغول نوشتن جلد آخر هومو ساکر هستم. جیاکومتی چیزی گفت که بسیار می‌پسندم: هرگز یک نقاشی را تمام نمی‌کنید، بلکه آن را به حال خود رها می‌کنید. نقاشی‌های او ناتمام‌اند؛ بالقوه‌گی آن‌ها هرگز به پایان نمی‌رسد. من دوست دارم چنین چیزی در مورد هومو ساکر هم صدق کند، یعنی به حال خود رها شود اما هرگز به پایان نرسد. افزون بر این، به نظر من فلسفه نبایستی قائم به گزاره‌هایی بیش از حد نظری باشد (نظریه نیز گاه باید ناکافی بودن خویش را به نمایش بگذارد).

به همین دلیل است که شما به‌علاوه‌ی مقاله‌های نظری‌تان همواره متونی کوتاه‌تر و شاعرانه‌تر نوشته‌اید؟

بله، دقیقاً همین‌طور است. این دو گونه نوشتار منافاتی با هم ندارند که هیچ، امیدوارم حتی اغلب موارد با یک‌دیگر تلاقی داشته باشند. این پروژه از دل کتاب مفصل قدرت و فرهی (The Power and Glory) آغاز شد، که گونه‌ای تبارشناسی دولت و اقتصاد بود؛ همان‌جا بود که به شدت تحت‌تأثیر این اینگاره‌ی غیرعملیاتی‌بودن قرار گرفتم، اینگاره‌ای که کوشیدم آن را در متونی دیگر به شکلی انضمامی‌تر بسط دهم. این مسیرهای متلاقی کل لذت نوشتن و فکر کردن هستند.

منبع:

<http://www.versobooks.com/blogs/1612-thought-is-the-courage-of-hopelessness-an-interview-with-philosopher-giorgio-agamben>

پانویس‌ها:

[1]. از این نویسنده‌ی ایتالیایی رمان تاریخ با ترجمه‌ی منوچهر افسری توسط انتشارات نیلوفر چاپ شده است. م.

[2]. بیومتری (biometrics) تکنولوژی‌ای است که با ثبت ویژگی‌های فیزیولوژیکی و رفتاری در انسان به‌منظور نظارت و تعیین هویت افراد مورد استفاده قرار می‌گیرد. شیوه‌های سنتی‌تر تعیین هویت همچون گواهی‌نامه‌ی رانندگی و پاسپورت سیستم‌های دانش‌محور تعیین هویت محسوب می‌شوند که ویژگی‌های فردی افراد را شامل نمی‌شوند. بدین‌ترتیب با استفاده از بیومتری نه‌تنها ویژگی‌های فیزیولوژیکی نظیر اثر انگشت، شکل رگ‌های کف دست، شناسایی چهره، DNA، شکل هندسی دست، عنبیه، شبکیه و بوی بدن بلکه خصلت‌های رفتاری همچون سرعت تایپ کردن، طرز راه رفتن و صدا نیز برای شناسایی و تعیین هویت فرد مد نظر قرار می‌گیرند. م.

[3]. در مورد مفهوم معاصر در فلسفه‌ی آگامبن بنگرید به کتاب معاصر چیست؟ ترجمه‌ی امیر کیانیپور، انتشارات گام نو، 1389. م.

